

برای شهید دکتر اصغر هاشمی‌تبار و همسرش که در حملات تروریستی رژیم صهیون به شهادت رسیدند

شهادت قافیه بیت آخر بود

سال ۱۳۹۸، نام این استاد دانشگاه در لیست تحریم وزارت خزانه‌داری آمریکا به همراه سیزده نفر دیگر قرار می‌گیرد. اتهام او حضور در تحقیقات هسته‌ای و نظامی‌کشور است. تهدیدهای بین‌المللی به حضور در فهرست‌های تحریم محدود نمی‌شود و چند سال بعد ترور همکارانش حفره‌ای عمیق در جانش ایجاد می‌کند. او هنوز هم رؤیاهای کودکی‌اش را دنبال می‌کند. هر بار که یکی

کردند. این نسل، دوستان نزدیکی بودند که هدفشان جز سرافرازی ایران نبود. تعهدشان، پیشرفت‌کشور بود و تا پای جان برای این تعهد هزینه دادند. آن‌ها بیهوش‌های جداگانه مثنوی اراده و اقتدار ایران بودند.

شانه‌به‌شانه تا شهادت

اصغر در این مسیر تنها نبود. در تمام این راه طاهره خانم، همسر و همسرش شانه‌به‌شانه او قدم برداشت و حتی در مسیر شهادت هم همراهی‌اش کرد. در روز ۳۰ خرداد ۱۴۰۴، گوش تهران از صدای بیماران پرمی‌شود. حمله رژیم صهیونیستی به خاک وطن، در و دیوار خانه گرم و صمیمی دکتر اصغر هاشمی‌تبار و همسرش طاهره طاهری را نشانه می‌رود. هر دو در یک لحظه جان می‌سپارند و پاره‌های پیکرشان پس از گذشت چند روز بیرون کشیده می‌شود. نمره هستی‌شان، تنها یک دختر بود که حالا بازخمی عمیق کنار مزار پدر و مادرش دست‌وپنجه نرم می‌کند. سوم تیرماه این دو شهید بر دوش تشییع‌کنندگان سبزواری و در میان چشم‌های اشک‌آلود و بغض‌های فروخورده حرکت کردند و در خانه ابدی‌شان و در کنار یکدیگر آرام گرفتند. او نگیبان اندیشه ایران بود، کسی که درس خواند، درس داد، شاگردان بسیاری تربیت کرد و سپس با خورش هزینة نگهبانی از وطنش را پرداخت. دخترش فهیمه، اکنون دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه شریف است و در همان راهی قدم برمی‌دارد که پدرش راهگشای آن بود. رژیم جانی صهیون، شاید بتواند با ترور و وحشی‌گری نخبه‌های کشور را هدف قرار دهد اما هرگز نمی‌تواند اندیشه‌ای را که تا پای جان برای آن جنگیده‌اند از بین ببرد.



مریم شیعه متولد اولین روز از شهریور ۱۳۵۳ است. روستازاده و جایی حوالی سبزوار به دنیا آمده‌است. در روستای کوهستانی کهنه که چیزی حدود ۴۵ خانوار در آن زندگی می‌کنند. قریه‌ای با قدمت و سکوت سرشار که پذیرای کودکی و نوجوانی اصغر است. علاقه زیادی به خواندن و نوشتن دارد. از خواندن بیت‌های حافظ و سعدی غرق در لذت می‌شود و هزارگانه‌های چینه‌هایی هم می‌نویسد. سعی می‌کند تا آداب شعرگفتن را بیاموزد. سؤالات زیادی درباره هستی دارد. از همان سن، کنجکاوی‌های درونی‌اش او را به سوی پرسش و کشف می‌کشاند. پدرش روی باغ و زمین کار می‌کند و سخت‌کوشی را از همان ابتدا به فرزندانش می‌آموزد. مادر، زنی معتقد و مؤمن است که با دعا و راز و نیاز به حریم خانه آرامش می‌دهد. در محفل ساده خانواده، نخبه‌ای پرورش می‌یابد که بی‌وقفه ادامه می‌دهد. اصغر پس از پشت سرگذشتن آزمون کنکور و مصاحبه‌های دانشگاهی، جایای خود را در دانشگاه عالی دفاع ملی محکم می‌کند. جایی که در دوران پس از دفاع مقدس، موضوعات امنیتی و استراتژی‌های ملی رنگ و بوی ویژه‌ای گرفته‌اند. زمانی که وارد تهران می‌شود، هم‌زمان با وعده‌های بزرگ، مسئولیت‌های سنگینی را به دوش می‌کشد. با همان کنجکاوی و تأمل پیشین، در دانشگاه حضور پیدا می‌کند و بعدها با موفقیت بی‌نقص در دوره دکتری علوم دفاعی راهبردی در همان دانشگاه فارغ‌التحصیل می‌شود.

در سوگ رفیق

زندگی حرفه‌ای اصغر در دانشگاه عالی دفاع ملی، بعد از دکتری هم ادامه می‌یابد.

شهر بازار

«علامت‌سازی»؛ در مشهد بازاری داشته که دیگر نیست

هنر فلزی‌سازی



چند حرفه تشکیل شده است: «فلزکاری» مهم‌ترینشان است. فلزکارها، ابتدا «شاسی» علم را می‌ساخته‌اند که محوری افقی است و «تیغه»‌ها روی آن سوار می‌شود. شاسی‌ها از آهن‌هایی ساخته می‌شود که در اصطلاح، به

«علم»، «چریده» یا «علامت»، بازاری داشته در مشهد که دیگر نیست؛ بازاری که حالا به خاطر ها پیوسته است. مشهد، اسمش هم نشان می‌دهد که شهر شهادت است؛ شهر سوگوری برای ائمه اطهار^(ع)، و علم، علامت سوگ است. پس حتما مشهد، بازاری

پررونق داشته است در حرفه علامت‌سازی. از هر گوشه کشور، جمعیتی در مشهد حاضرند و هر کدامشان هیئت خودشان را دارند و دسته عزای خودشان را. دسته‌های فراوان عزا هم، هرکدام علمی دارند که پیشاپیش جمعیت عزادار حرکت می‌کند. این سنت ادامه عراست در مشهد، سنت زنده علم‌داری و علم‌کشی که از علم‌دارها و علم‌کش‌های اسمی، میراث مانده است برای جوان‌ترها. این‌ها همه درکنار هم، پیش از این‌ها بازاری ساخته بوده در مشهد که مشتری‌های فراوانی داشته، بازاری که حالا دیگر نیست. از آخرین کارگاه‌های علامت‌سازی که در محدوده اطراف حرم مطهر باقی مانده است، می‌شود فهیمد که این بازار هم مثل دیگر بازارهای تاریخی، در همان محدوده مقدس، شاسی‌ها از ساختن علامت‌سازی البته خودش، از چندین و



روزنامه‌نگار حسن احمدی‌فرد

عکس: مجید ادیبی

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی صاحب امتیاز

مدیرمسئول: شهرداری مشهد

مدیرمسئول: سید مهین موسوی‌مهر

سرمدیر: سید سجاد طلوع هاشمی

نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵

دفتر مرکزی: ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۱-۵

تلفن: ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴

روابط عمومی: ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲

شماره پیامک: ۳۰۰۰۷۲۸۹

سال هفدهم ۲۹ تیر ۱۴۰۴

مهر ۲۴ ۱۴۴۷

شماره ۲۵۴۴

اشنبه

Mashhadchehreh.ir

Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

ميثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

دمای هوای مشهد

۱۷٪

۳۶

۳۲

۲۶

۲۲:۴۶:۴۹ نیمه شب شرعی

۰۲:۴۸:۱۵ اذان صبح فردا

۰۴:۳۰:۱۰ اذان مغرب فردا

۱۱:۳۷:۵۷

۱۸:۴۶:۲۹

۱۹:۰۷:۰۶

اوقات شرعی مشهد

۳۶

۳۲

۲۶

کارتون شهر



حمل و نقل هوایی در خطر ورشکستگی

طبق گزارش رسانه‌ها، شرکت‌های هوایی مسافربری پس از جنگ تحمیلی دوازده روزه، بین ۵۰۰ تا هزار میلیارد تومان خسارت دیدند.



مجید ادیبی

شوخی بی‌شوخی

بنویسیم سبب، بخوانیم موز

یعنی موز این قدر باارزش‌تر است؟ به نظر من باید بین میوه‌ها عدالت و تساوی رعایت شود و به ازای هر کیلو سبب صادراتی اجازه واردات یک کیلو موز داده شود. مصوبه فعلی تحقیر و احجاف بزرگی در حق سبب است.

● یک نفر در حال برداشتن موز در داخل یک جلسه:

● یک کاندیدای اسبق ریاست جمهوری: خیلی مصوبه خوبی است جاهای دیگر هم می‌شود از آن استفاده کرد مثلاً الان که بحث چگونگی واردات خود رو داغ است می‌شود به ازای هر یک کیلو و نیم خود رو تیباً که صادر می‌کنیم مجوز واردات ۹۵۰ گرم خود رو هیوندا به صادرکننده بدهیم. البته یادمان نرود اگر یک کیلو و نیم ۲۰۶ صادر کردیم باید دقیقاً اندازه همان یک کیلو و نیم، لندکروز وارد کنیم چون همانطور که قبلاً هم گفته بودم با ۲۰۶ فرقی ندارند.

● یک معلم ادبیات: اگر دیروز سهراب سپهری گفت گل شیدر چه کم از لاله قرمز دارد امروز باید بگوییم موز وارداتی چه بیش از سبب قرمز دارد؟ چرا باید به ازای هر یک کیلو و نیم سبب صادراتی مجوز واردات فقط یک کیلو موز صادر شود؟

تصویب شده است که صادرکنندگان سبب به ازای هر یک کیلو و نیم سبب صادراتی، می‌توانند مجوز واردات یک کیلو موز بگیرند. با هم برخی واکنش‌ها را به این مصوبه می‌خوانیم:



عشای عیسی طایر

● یک معلم ادبیات: اگر دیروز سهراب سپهری گفت گل شیدر چه کم از لاله قرمز دارد امروز باید بگوییم موز وارداتی چه بیش از سبب قرمز دارد؟ چرا باید به ازای هر یک کیلو و نیم سبب صادراتی مجوز واردات فقط یک کیلو موز صادر شود؟

● یک معلم ادبیات: اگر دیروز سهراب سپهری گفت گل شیدر چه کم از لاله قرمز دارد امروز باید بگوییم موز وارداتی چه بیش از سبب قرمز دارد؟ چرا باید به ازای هر یک کیلو و نیم سبب صادراتی مجوز واردات فقط یک کیلو موز صادر شود؟

مثل خنده‌های چرکین جوکر



این نقاشی را سید علی میرفتاح در واکنش به جنایات ترامپ علیه ایران در صفحه اینستاگرامش منتشر کرده است

اذیت می‌کنه... «آهان، من جوکرو دوست ندارم» کاسه انجیر را از دستش می‌گیرم. خودم را سرگرم

آزاده جهانگیرا برش‌های نازک بادمجان را آهسته می‌گذارم توی روغن و سر می‌گردانم سمت دخترم که یک کاسه انجیر گرفته توی دستش و خیره مانده به تصویر توی تلویزیون. توی قاب انیمیشنی که می‌بیند، جوکر و بنمن و سوپرمن در قواره آدمک‌های لگوسیتی بیشتر از اینکه هیجان‌انگیز باشند، مضحک و خنده‌دارند. جوکر دارد برای بنمن خط و نشان می‌کشد. یک روی بادمجان‌ها را برمی‌گردانم که دخترم بی‌مقدمه وسط دعوی بنمن و جوکر می‌پرسد: «اسرائیل بده؟»، شوکه می‌شوم. پنج سال بیشتر ندارد. توی خانه ما خبری از تماشای برنامه‌های تحلیلی و اخبار روز دنیا نیست. شعله ماهیتابه را کم می‌کنم و جوری وانمود می‌کنم که انگار پرسیده باشد. امروز چندشبه است: «آره مامان، بده...» «چرا بده؟» و من در صدم ثانیه تمام آن دوازده روز لعنتی از جلو چشم‌هایم عبور می‌کند. تصویر شهیدای نظامی و غیرنظامی با زیرصدای محسن چاووشی از نظرم می‌گذرند. چطور می‌توانستم حجم فشرده‌ای از خشم و نفرت و اندوه را یک جا کنار بزنم و برای دختری که پنج سال بیشتر ندارد بگویم چون اسرائیل کودک‌کش و قانون شکن و نامشروع است باید به زبان لگوسیتی‌ها حرف می‌زد. همان قدر خشن و خنده‌دار نمی‌شد. دست بردم توی صندوقچه سرم و از بین انبوه کلمات دست‌وپا پیچشتم. گشتم دنبال تعبیری که از چارچوب‌های ذهنی دخترکم بیرون زنند: «چون مثل جوکر لبخند می‌زنه اما بقیه رو